

• دریافت ۹۸/۰۵/۲

• تأیید ۹۹/۰۱/۲۵

انحصار یا عدم انحصار بدیعی فواصل آیات؟

علی اصغر آخوندی*

علی راد**

چکیده

قرآن کلام حکیم و حکیمانه است. پایان آیاتش را که تجلی گر اعجاز و بلاغت قرآن است و نقش مهمی در زیبایی، نظم بخشی و انسجام آیات دارد، فاصله می نامند. در کلام حکیم و حکیمانه هر بخشی باید در ارتباط و تناسب کامل با قبل و بعد خود باشد و فاصله نیز از این حکم مستثنا نیست. اما سخن بر سر این است که این ارتباط چگونه است؟ این ابی الاصبیح در قرن هفتم هجری ارتباط فاصله را در چهار نوع: تصدیر، توشیح، ایغال و تمکین منحصر دانسته است. اکنون و پس از گذشت چندین قرن و با توجه به گستردگی و تنوع فواصل آیات آیا این انحصار همچنان پابرجاست یا می توان انواعی دیگر بر آن افزود؟ برخی از نویسندگان بر این گونه ها، انواعی همچون: تتمیم، تکمیل و تسهیم افزوده اند. در این مقاله به شیوه ای تحلیلی انتقادی به انحصار یا عدم انحصار روابط فواصل با آیات در چهار نوع یا بیشتر پرداخته شده و ثابت گردیده است که انحصار چهارگونه درست بوده و انواع دیگری که افزوده شده، درست نیست.

واژگان کلیدی: فواصل آیات، تمکین، تصدیر، توشیح، ایغال.
پژشکده علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

ali15as51@shahroodut.ac.ir

ali.rad@ut.ac.ir

* استادیار گروه معارف اسلامی، دانشگاه صنعتی شاهرود، ایران (نویسنده مسئول).

** دانشیار گروه علوم قرآن و حدیث، پردیس فارابی دانشگاه تهران، ایران.

۱- مقدمه

فاصله در پایان آیه قرآن، گاهی جزئی از کلام اصلی است و گاهی نیز عبارتی که معنای سخن قبل را کامل نموده و جلوه‌ای دیگر به آن می‌بخشد. فاصله از نظر لفظی و معنایی چنان در جایگاه مخصوص خود استقرار و آرامش یافته و به حدی از استقامت و استواری رسیده است که اضطراب، تشویش و لرزشی در آن به وجود نمی‌آید؛ به گونه‌ای که اگر آن را از جای خود برداریم سخن ناقص شده و در رساندن معنای خود دچار کاستی خواهد شد. با این وصف گویا تمام کلمات و عبارات قبل از فاصله تمهیدی برای آن است تا در موضع شایسته خود قرار گیرد. این مطلبی است که کسانی که ذوقی سالم و قوی داشته‌اند به کمک طبع و فطرت خود آن را تشخیص می‌داده‌اند. نمونه‌های زیادی گویای این مطلب است:

اصمعی (م ۲۱۶ق) حکایت کرده که آیه «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جِزَاءَ بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِّنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (المائدة، ۳۸) را با (و الله غفورٌ رحیمٌ) می‌خواندم و در کنارم اعرابی بود. پرسید سخن کیست؟ گفتم: کلام خداست. گفت دوباره بخوان. دوباره خواندم. گفت این کلام خدا نیست. پس متوجه شدم و خواندم «وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ». گفت درست شد، این کلام خداست. به او گفتم: آیا قرآن می‌خوانی؟ گفت نه. گفتم: پس از کجا دانستی؟ گفت: این عزیز است که حکم می‌کند پس قطع می‌کند ولی اگر ببخشد و رحم کند چرا قطع کند؟ (بهایی ۱۴۱۸، ۲: ۱۱۲؛ حسناوی ۱۴۰۶، ۲۹-۳۰؛ خالدی ۱۴۲۵، ۳۲۱).

و همچنین حکایت شده است که کسی پایان آیه «فَإِنْ زَلَلْتُمْ مِّن بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمْ الْبَيِّنَاتُ» (البقرة، ۲۰۹) را با (فاعلموا ان الله غفور رحیم) می‌خواند. اعرابی که قرآن قرائت نکرده بود آن را شنید و گفت: اگر این کلام خداست، این چنین نمی‌گوید. حکیم، غفران را در کنار زلل و خطاکاری ذکر نمی‌کند چرا که آن باعث اغراء و گمراهی می‌شود (سیوطی، بی تا، ۲: ۲۷۹؛ عامر ۱۹۸۸، ۲۲۱؛ خضر ۱۴۳۰، ۹؛ بیومی، بی تا، ۳۲؛ خالدی ۱۴۲۵، ۳۲۱-۳۲۲).

روشن است کسانی که از فطرتی سالم و ذوقی سلیم برخوردارند، به آسانی ارتباط فاصله با آیه ی خود را درک می‌کنند و اگر کسی در قرائت اشتباه بخواند، متوجه آن خواهند شد. عالمان این مسأله را متذکر شده‌اند؛ چنان که زرکشی می‌نویسد: «از جاهایی که تناسب در آن مورد تأکید قرار گرفته، مقاطع کلام است و آن کلمات و حروف هم شکل در لفظ است. پس ناگزیر باید کاملاً با معنا متناسب باشد وگرنه بریدگی در کلام ایجاد و قسمتی از آن از قسمت دیگر جدا می‌شود و فواصل قرآن عظیم این گونه نیست. اما تناسب برخی از آن آشکار است و برخی دیگر نیز جز با تأمل خردمند استخراج نگردد» (۱۴۱۵، ۱: ۱۶۹).

برخی از عالمان، ارتباط و تناسب فواصل را از جهات گوناگونی مورد بررسی قرار داده و تلاش نموده‌اند برای آن قاعده و قانونی بیان کنند. ابن ابی الاصبیح (م ۶۵۴هـ) از این دانشمندان است که ارتباط فاصله با آیه‌ی خود را از دیدگاه علم بدیع منحصرأ در یکی از چهار گونه: تصدیر، توشیح، ایغال و تمکین امکان‌پذیر می‌داند (ابن ابی الاصبیح ۱۳۶۸، ۱۸۳؛ بی تا، ۲۲۴).

این سخن، مورد پذیرش علمای علم بلاغت قرار گرفته است. دانشمندان علوم قرآنی از جمله زرکشی (۱۴۱۵، ۱: ۱۶۹) و سیوطی (بی تا، ۲: ۲۷۸؛ ۱۴۰۸، ۱: ۳۱) نیز این سخن را در کتاب‌های خود نقل کرده و بدون هیچ گونه نقد و افزایشی آن را پذیرفته‌اند (ر.ک: معرفت ۱۳۸۶، ۵: ۱۹۸؛ مکی ۱۴۲۷، ۳: ۵۱۳؛ حسناوی ۱۴۰۶، ۳۱۹؛ ابوزید ۱۹۹۲، ۳۶۹؛ لاشین ۱۴۰۲، ۳۹؛ مؤدب ۱۳۷۹، ۱۵۶ به بعد).

در مقابل برخی نیز با حصر فواصل در چهار نوع فوق موافق نبوده و گستردگی و تنوع فواصل آیات را فراتر از آن می‌دانند که در این چهار بگنجد و معتقدند با نگاهی گذرا به فرجام آیات می‌توان این حصر را در هم شکست (خرقانی ۱۳۸۰، ۴۱). از همین رو دکتر حسین نصار در کتاب «فواصل» چند گزینه دیگر بر چهار گزینه افزوده است (نصار ۱۹۹۹، ۱۱۳-۱۲۸).

اکنون سؤال این است که آیا واقعاً فواصل آیات از نظر بدیعی در این چهار گونه منحصر است یا این انحصار با افزودن گونه‌های دیگر قابل شکستن است؟

گرچه در بسیاری از کتاب‌های علوم قرآنی به چهار گونه ی: تصدیر، توشیح، ایغال و تمکین به اجمال یا تفصیل پرداخته شده و نمونه‌ها و شواهدی از آیات نیز ذکر گردیده است، اما کسی را نیافتیم که به این گونه‌ها به صورت تحلیلی و انتقادی پرداخته و سؤالی درباره ی انحصار یا عدم انحصار آنها مطرح کرده باشد. تنها کسی که بر چهار گونه ی ابن ابی الاصبغ، سه گونه ی دیگر افزوده است، دکتر نصار در کتاب «الفواصل» است که ما در این مقال به نقد و تحلیل این گونه‌ها خواهیم پرداخت.

۲- گونه‌های بدیعی فواصل آیات

ابتدا به تبیین چهار گونه‌ای که ابن ابی الاصبغ بیان کرده پرداخته، ضمن بیان نمونه‌هایی چند از آیات برای هر نوع، آن را مورد تحلیل و ارزیابی قرار خواهیم داد:

۲-۱- تصدیر

تصدیر که از صدر به معنای آغاز و بالای هر چیزی گرفته شده و برخی نیز آن را «رد العجز علی الصدر» (عسکری، ۱۴۱۹، ۱۱۷؛ سیوطی، بی تا، ۲: ۲۸۶؛ ۱۴۰۸، ۱: ۳۸؛ معرفت ۱۳۸۶، ۵: ۱۹۸؛ عامر ۱۹۸۸، ۲۱۷؛ مؤدب ۱۳۷۹، ۱۵۶؛ ملکیان ۱۳۸۸، ۱۸۰-۱۸۱؛ محبتی ۱۳۸۰، ۷۸) نیز نامیده‌اند؛ آن است که واژه فاصله عینا در آیه آمده باشد و ختم کلام با عبارتی باشد که در قسمت قبل از آن، مورد استفاده قرار گرفته است^۱ (ر.ک: ابن ابی الاصبغ، بی تا، ۲۲۴؛ عسکری، ۱۴۱۹، ۳۸۵؛ زرکشی ۱۴۱۵، ۱: ۱۶۹؛ سیوطی، بی تا، ۲: ۲۸۶؛ ۱۴۰۸، ۱: ۳۸؛ معرفت ۱۳۸۶، ۵: ۲۰۱-۲۰۳؛ مکی ۱۴۲۷، ۳: ۵۲۲؛ حسناوی ۱۴۰۶، ۲۸۹-۲۹۰؛ نصار ۱۹۹۹، ۱۱۳؛ مطعنی ۱۴۱۳، ۲۳۳؛ ۱۳۸۸، ۱۷۶؛ ملکیان ۱۳۸۸، ۱۸۱؛ هدایت ۱۳۲۱، ۱۵۱؛ رامی تبریزی ۱۳۴۱، ۲۳-۲۶؛ وطواط ۱۳۶۲، ۱۸-۲۴؛ مازندرانی ۱۳۷۶، ۳۵۷؛ شمیسا ۱۳۶۸، ۵۹).

ابن معنز (۲۴۷-۲۹۶) تصدیر را شامل سه قسم می‌داند:

۱- کلمه آخر آیه با کلمه آخر قسمت قبل از فاصله موافقت و هماهنگی داشته باشد؛ مانند:

«لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بِالْعِلْمِ وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا»
(النساء، ۱۶۶).

۲- کلمه آخر آیه با یکی از کلمات میانه آن موافقت داشته باشد؛ مانند:
«أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَحَتِ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ»
(البقرة، ۱۶).

۳- کلمه آخر آیه با کلمه اول آن موافقت و مطابقت داشته باشد؛ مانند:
«وَلَقَدْ اسْتَهْزَيْتَ بِرُسُلٍ مِنْ قَبْلِكَ فَحَاقَ بِالَّذِينَ سَخِرُوا مِنْهُمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ»
(الانعام، ۱۰) (ابن معنز ۱۴۱۰، ۱۴۰-۱۴۱؛ عسکری ۱۴۱۹، ۳۸۵؛ سیوطی، بی تا،
۲: ۲۸۶؛ ۱۴۰۸، ۱: ۳۸؛ حسناوی ۱۴۰۶، ۲۸۹-۲۹۰؛ مطعنی ۱۴۱۳، ۲۳۳؛ عامر
۱۹۸۸، ۲۱۷).

تحلیل و ارزیابی

درباره تصدیر به درستی گفته شده است که آن به کلام ابهت و عظمت داده و آن را لباسی از رونق و لطافت می‌پوشاند و بر تازگی، شکوفایی و طراوتش می‌افزاید (قیروانی ۱۴۰۱، ۲: ۳؛ معرفت ۱۳۸۶، ۵: ۲۰۱؛ جعفری ۱۳۷۵، ۵: ۲۳۸)؛ اما روشن است که ارتباط در این قسم بیشتر لفظی است؛ یعنی گاه همان واژه که در قسمت قبل از فاصله آمده است در فاصله نیز تکرار می‌شود و گاه نیز صیغه دیگر و یا نوعی از اشتقاق و جناس تکرار می‌شود؛ مثلاً می‌توان برای جناس آیه «وَهُمْ يَحْمِلُونَ أَوْزَارَهُمْ عَلَىٰ ظُهُورِهِمْ إِلَّا سَاءَ مَا يَزِرُونَ» (الانعام، ۳۱) را مثال زده که «يَزِرُونَ» که در فاصله آمده است، با «أَوْزَارَ» صنعت جناس را تشکیل می‌دهند (زرکشی ۱۴۱۵، ۱: ۱۸۴؛

درویش ۱۴۱۵، ۳: ۹۷؛ عامر ۱۹۸۸، ۲۲۵). گاهی نیز دو واژه در ظاهر با یکدیگر اشتراک دارند بدون اینکه در معنا تشابهی داشته باشند؛ مانند: «قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِّنَ الْقَالِينَ» (الشعرا، ۱۸۶).

باید اذعان کرد با توجه به نمونه‌های زیادی که وجود دارد، این قسم در آیات قرآنی به فراوانی یافت می‌شود و نمی‌توان آن را نادیده گرفت و سخن ابن ابی الاصبغ در این باره درست است.

۲-۲- توشیح

توشیح^۲ آن است که معنای ابتدای کلام بر لفظ پایان آن دلالت کند (ابن ابی الاصبغ ۱۳۶۸، ۱۸۴؛ بی تا، ۲۲۸؛ زرکشی ۱۴۱۵، ۱: ۱۸۴؛ سیوطی، بی تا، ۲: ۲۸۷؛ ۱۴۰۸، ۱: ۳۹). یا آنکه در آغاز کلام چیزی مقدم شود که دلالت معنایی بر فاصله نماید (مطعنی ۱۳۸۸، ۱۷۷). از آنجا که توشیح در لغت به معنای حمایل آویختن است، (اتابکی ۱۳۹۱، ۱: ۸۹۶) وجه تسمیه‌اش این است که اول کلام و آخر آن به منزله شانه و پهلو است که معنا به مانند حمالی بر آن دو قرار می‌گیرد. به همین دلیل نیز گفته شده که فاصله قبل از آمدنش مشخص می‌شود (ابن ابی الاصبغ ۱۳۶۸، ۱۸۴؛ بی تا، ۲۲۸؛ زرکشی ۱۴۱۵، ۱: ۱۸۴؛ سیوطی، بی تا، ۲: ۲۸۷؛ ۱۴۰۸، ۱: ۳۹).

آیات فراوانی برای توشیح می‌توان بیان کرد؛ از جمله:

«إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ» (آل عمران، ۳۳).

معنای برگزیدن افراد مذکور در آیه، فاصله را مشخص می‌سازد. چرا که این افراد از جنس عالمین هستند.

«وَأَيُّهُمُ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُم مُّظْلَمُونَ» (یس، ۳۷)

کسی که سوره یس را خوانده باشد و بداند که فواصل آن نون مردّفه^۳ است، همین

که قسمت ابتدایی آیه را بشنود، متوجه می‌شود که فاصله «مُظْلَمُونَ» است. چرا که وقتی روز از شب کنده شود در این حال تاریکی حاکم می‌شود (عسکری ۱۴۱۹، ۳۸۲؛ ابن ابی‌الاصبع، بی‌تا، ۲۲۴، ۲۲۸؛ زرکشی ۱۴۱۵، ۱: ۱۶۹، ۱۸۴-۱۸۵؛ سیوطی، بی‌تا، ۲: ۲۸۷؛ ۱۴۰۸، ۱: ۳۹؛ معرفت ۱۳۸۶، ۵: ۱۹۸، ۲۰۲؛ مکی ۱۴۲۷، ۳: ۵۲۲؛ حموی ۲۰۰۴، ۱: ۲۲۳؛ درویش ۱۴۱۵، ۱: ۴۹۵؛ یاسوف ۱۴۲۷، ۴۷۷، ۴۷۹؛ مطعنی ۱۴۱۳، ۲۳۳؛ حسناوی ۱۴۰۶، ۲۹۰؛ نصار ۱۹۹۹، ۱۱۷؛ مؤدب ۱۳۷۹، ۱۵۶).

تحلیل و ارزیابی

در باره ی نام توشیح باید گفت که برخی از دانشمندان همچون ابوهلال عسکری این نام را برای این معنا غیر لازم برشمرده و گفته‌اند اگر «تیین» نامیده می‌شد، بهتر بود. زیرا آن به گونه‌ای است که ابتدای کلام از مقطع پایانی اش و اول آن از آخرش خبر می‌دهد و صدر آن بر پایانش شهادت می‌دهد؛ به طوری که اگر کسی شعری یا روایتی بخواند، مخاطب به محض شنیدن ابتدای آن و قبل از اتمام سخن، بر پایانش آگاه می‌گردد (عسکری ۱۴۱۹، ۳۸۲). زرکشی نیز می‌نویسد: «ابن وکیع آن را «مُطْمِع» نامیده است. زیرا که ابتدای آن در پایانش نیز طمع اندازد (زرکشی ۱۴۱۵، ۱: ۱۸۴؛ معرفت ۱۳۸۶، ۵: ۲۰۲).

اما در باره تفاوت توشیح با تصدیر باید گفت، دلالت تصدیر لفظی و دلالت توشیح معنایی است. در تصدیر کلمه فاصله در قسمت قبل آیه با همان لفظ و از همان ریشه وارد شده، اما در توشیح، آن کلمه یا مشتقاتش وارد نشده است، بلکه معنای قسمت ابتدایی، ما را به کلمه فاصله هدایت می‌کند.

چیزی که روشن است این نوع نیز با توجه به نمونه‌های فراوانی که از آیات وجود دارد قابل انکار نیست و باید به عنوان یکی از انواع فاصله آن را پذیرفت.

۲-۳- ایغال

ایغال عبارت است از این که متکلم بخواهد معنای سخنش را پیش از رسیدن به پایان آن کامل کند. سپس برای مقطع کلام لفظی می‌آورد که معنایی افزون بر معنای کلام را بیان می‌کند (ابن ابی الاصبیح ۱۳۶۸، ۱۸۵) یا آنکه معنای کلام قبل از رسیدن به فرجامش پایان یافته است، اما با مقطعی دیگر بر آن بیفزاید که باعث وضوح، شرح، تأکید و یا نیکویی در معنا شود (نصار ۱۹۹۹، ۱۲۰). همچنین گفته شده است: «به پایان رساندن کلام با زیادتى که معنی بدون آن نیز تمام است» (مطعنی ۱۴۱۳، ۲۳۳). می‌توان آن را این گونه نیز تعریف کرد که: متکلم پس از آن که معنای کلامش پایان یافت، چیزی بر آن بیفزاید.

ایغال از «ایغال السیر» در رفتن شتاب کردن یا «اوغل فی البلاد» در شهرها آمد و شد داشتن، به سرزمین‌های دور رفتن، گرفته شده است. ابن ابی الاصبیح می‌گوید: «اصل ایغال از «الایغال فی السیر» گرفته شده و آن سرعت و شتاب است. چرا که ایغال در سیر، رونده را به سرعت در مکانی وارد می‌سازد که قصد آن را داشت. همچنین «اوغل فی الارض الفلانیة» یعنی به انتهای آن یا نزدیک انتها رسید. گویا متکلم از حد معنایی که آن را به دست آورده تجاوز می‌کند و به آخرین حد آن می‌رسد (ابن ابی الاصبیح، بی تا، ۲۳۲؛ زرکشی ۱۴۱۵، ۱؛ معرفت ۱۳۸۶، ۵: ۲۰۲-۲۰۳؛ نصار ۱۹۹۹، ۱۲۱؛ حسناوی ۱۴۰۶، ۲۹۱-۲۹۲؛ حموی ۲۰۰۴، ۲: ۲۷؛ محسنی ۱۳۹۰، ۲: ۲۰۶؛ رازی ۱۳۸۸، ۳۶۶)

برای این قسم نمونه‌های بسیاری از آیات می‌توان بیان کرد که تنها به چند مورد بسنده می‌شود:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ اسْتَرَوْا الضَّلَالََةَ بِالْهُدَىٰ فَمَا رَبَّحَتْ تِجَارَتُهُمْ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» (بقره، ۱۶).

کلام با «فَمَا رَبَّحَتْ تِجَارَتُهُمْ» تمام بود، اما با آوردن «وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ» معنایی

افزون بر آن که شدت ضلالت آنها را نیز بیان می‌کند، اراده کرد (معرفت ۱۳۸۶، ۵: ۲۰۲-۲۰۳؛ مؤدب ۱۳۷۹، ۱۵۶).

«اتَّبِعُوا مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا وَهُمْ مُهْتَدُونَ» (یس، ۲۱)

در این آیه نیز معنا با «مَنْ لَا يَسْأَلُكُمْ أَجْرًا» تمام می‌شود، اما برای تناسب پایان آیات «وَهُمْ مُهْتَدُونَ» اضافه می‌گردد و همین جمله معنای بیشتری را نیز افاده می‌کند. بدون شک رسولان خدا هدایت یافته‌اند، اما ایغال تشویق و ترغیب در تبعیت از رسولان را بیشتر کرده و اعلام این مطلب است که پیروی از آنان خسران ابدی را در پی ندارد (ابن ابی الاصبغ، بی‌تا، ۲۳۶؛ زرکشی ۱۴۱۵، ۱: ۱۸۶؛ معرفت ۱۳۸۶، ۵: ۲۰۳؛ یاسوف ۱۴۲۷، ۴۸۴؛ مکی ۱۴۲۷، ۳: ۵۲۲؛ محسنی ۱۳۹۰، ۲: ۲۰۷).

«كَانَهُمْ حُمْرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ، فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ» (مدثر، ۵۰-۵۱)

از آیه ۵۰ سوره مدثر نیز می‌توان به عنوان نمونه‌ای از ایغال یاد کرد، گرچه در کتاب‌های قدیمی از آن سخنی گفته نشده است. برخی معتقدند در این آیه فاصله زائد است و فایده آن در استوار نمودن تصویر هنری است. فاصله از جهت اعرابی صفت کلمه قبل از خود است. پس به آن حالت ایغال می‌دهد و تأثیرش را افزون می‌سازد. این فاصله ترس و فرار گورخران را از شیر چند برابر نشان می‌دهد و همین میزان انکار کفار و ترس و گریزشان را از رسالت آسمانی به تصویر می‌کشد (یاسوف ۱۴۲۷، ۴۸۵؛ ۱۳۸۸، ۳۴۴).

قرآن در این آیه حالت کفار را در روی برگرداندن از مواعظ و آیات روح‌پرور قرآن، به گورخرانی وحشی و رمیده تشبیه نموده که از برابر شیری بگریزند. شاید این طور به نظر آید که در بیان اعراض آنان از مواعظ الهی توصیف آنان به گورخران کافی بود، اما قرآن برای آن که میزان تنفر آنان را از تعالیم الهی و پیامبران آسمانی به تصویر درآورد و فاصله گرفتن سریع آنان را از آنچه موجب هدایت آنهاست ترسیم نماید، از آنان به عنوان گورخران رمنده و وحشی یاد نموده است (محمدقاسمی ۱۳۸۷، ۲۰۵-۲۰۶). همان

گونه که می‌بینیم قرآن با افزودن واژه «مُسْتَنْفِرَةٌ» در این آیه، هم معنای بیشتری را افاده کرده که به وسیله آن تصویر دقیق و زیبایی ایجاد شده و هم این که با استفاده از این کلمه فاصله آیات و ضرب‌آهنگ آنها را نیز تنظیم کرده است.

تحلیل و ارزیابی

درباره ایغال گفته شده است که یکی از صنایع عظیم‌الشان بدیع است (ابن ابی الاصبیح ۱۳۶۸، ۱۸۵) که در آیات قرآن نیز بسیار به کار رفته است. البته همان گونه که در نمونه‌ها نیز مشاهده می‌شود، این قسم می‌تواند گاهی با یکی از دو قسم قبلی یعنی تصدیر و توشیح نیز در برخی آیات یکسان باشد. به هر حال تعداد فراوان آیات که این صنعت در آنها به کار رفته جای هر گونه شک و شبهه را می‌بندد و باید اذعان نمود که یکی از اقسام فواصل، ایغال است.

۲-۴- تمکین

تمکین^۴ که به آن «ائتلاف قافیه» و «تناسب اطراف» نیز گفته می‌شود عبارت است از آن که متکلم مقدماتی را فراهم آورد که کلام در مقطع خود به خوبی پایان پذیرد. در آیات نیز آن است که زمینه ی آیه به گونه‌ای فراهم شود که بخش پایانی آن از نظر معنی تناسب و تعلق کاملی با مضمون آن داشته و بخوبی در جایگاه شایسته خود استقرار یابد، بدون آنکه ناسازگاری و ناآرامی داشته باشد؛ به گونه‌ای که اگر فاصله حذف شود، معنا دچار اختلال و فهم دچار اضطراب شود. همچنین اگر قبل از آن سکوت شود، شنونده با طبع خود آن را کامل نماید (ابن ابی الاصبیح، بی تا، ۲۲۴؛ ۱۳۶۸، ۱۸۳؛ زرکشی ۱۴۱۵، ۱: ۱۷۰؛ سیوطی، بی تا، ۲: ۲۷۸؛ ۱۴۰۸، ۱: ۳۱؛ معرفت ۱۳۸۶، ۵: ۱۹۸؛ نصار ۱۹۹۹، ۱۲۷؛ ابوالبقاء، بی تا، ۳۰۲؛ حموی ۲۰۰۴، ۲: ۴۴۶؛ مطعنی ۱۴۱۳، ۲۳۳؛ ۱۳۸۸، ۱۷۶؛ مؤدب ۱۳۷۹، ۱۲۷).

برای تمکین نیز می‌توان نمونه‌های فراوانی از آیات را مثال زد که به چند مورد بسنده می‌شود:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» (انعام، ۱۰۳)

این آیه یکی از بهترین نمونه‌های تمکین است. فاصله «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» بالاترین تناسب و ارتباط را با ماقبل خود دارد. زیرا هرگاه چیزی در لطافت، به انتهای درجه خود برسد چشم‌ها از دیدن آن ناتوانند. به همین دلیل فرمود: «وَهُوَ اللَّطِيفُ» و آن در تعلق تام با «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» است. از طرفی وقتی عالم و آگاه به چیزی، به کنه و ذات آن برسد و احاطه علمی پیدا کند نسبت به آن خبیر می‌شود. البته ادراک چیزی، فرد را نسبت به آن خبیر نمی‌کند، بلکه برای خبیر شدن، باید نسبت به آن احاطه پیدا کرد. به همین دلیل «الْخَبِيرُ» در تناسب و تعلق کامل با «وَهُوَ يُدْرِكُ الْأَبْصَارَ» است. جمله «وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» برهانی است بر عدم امکان ادراک خداوند با چشم‌ها و اینکه اوست که به چشم‌ها احاطه دارد. البته این که در آیه چشم‌ها را به ادراک اختصاص داد، به دلیل آن است که محاسن و زیبایی کلام را افزایش دهد و اگر به صورت (لا تبصره الابصار و هو يبصر الابصار) می‌آمد دو کلمه «اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ» با ما قبل خود تناسب نداشت (ر.ک: زرکشی، ۱۴۱۵، ۱: ۱۷۱؛ سیوطی، بی‌تا، ۲: ۲۷۹؛ ۱۴۰۸، ۱: ۳۲؛ صعیدی، ۱۴۲۶، ۴: ۵۴۸؛ معرفت، ۱۳۸۶، ۵: ۱۹۹؛ لاشین، ۱۴۰۲، ۶۹-۷۱).

«كُنِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهُ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (بقره، ۲۱۶)

توضیح تمکین و مناسبت فاصله این آیه را از زبان فضل حسن عباس بشنویم: «کدام انسان منصف و بلکه کدام عاقلی است که ادعا کند این فاصله به ماقبلش اتصال و ارتباط ندارد؟ بلکه کدام فاصله، شایستگی آن را دارد که جای آن قرار گیرد؟ خداوند مؤمنین را مخاطب قرار داده و بر آنان جنگ و جهاد را واجب کرده و آینده‌ای

را برای آنان تبیین کرده است که نسبت به آن درکی ندارند. به همین دلیل چه بسا چیزی را مکروه بشمارند که در آن خیرشان باشد و چه بسا چیزی را دوست بدانند که در نهایت امر برایشان شر باشد و وبال گردنشان شود. خدا تنها کسی است که آن را می‌داند. حال کدام فاصله غیر از آنچه با آن خاتمه یافته است «وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» برای این آیه صلاحیت دارد؟» (عباس ۱۹۹۱، ۲۲۳).

«الْكُمْ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَى، تِلْكَ إِذَا قِسْمَةٌ ضِيزَى» (نجم، ۲۱-۲۲)

در این آیه نیز به خوبی می‌توان تمکین و جای‌گیری مناسب را مشاهده کرد به گونه‌ای که واژه «ضِيزَى» که واژه‌ای ناشناخته و غریب نزد عرب است و فقط یک بار نیز در قرآن به کار رفته است، از نظر صوتی و لفظی با دیگر فواصل سوره کاملاً هم‌آهنگ و مطابق بوده و از نظر معنایی و محتوایی نیز مناسبت و تعلق کاملی با آیه و سیاق دارد؛ تا جایی که با همه ی غرابت آن، گویا برای همین فاصله خلق شده است. ابن اثیر این واژه را از الفاظ غریبه‌ای می‌داند که به دلیل حسن جایگاهش از زیبایی خاصی برخوردار شده است. چرا که با حرف سجعی که تمام آیات سوره بر آن بنا شده است، مطابقت دارد و هیچ واژه دیگری نمی‌تواند جای آن بنشیند. این در حالی است که الفاظ زیباتری همچون «جائره» و «ظالمه» وجود دارند، اما با آیات دیگر در این جایگاه هماهنگی و تناسب ندارند و از حرف سجع سوره خارج هستند. اگر گفته شود: (الکم الذکر و له الانثی، تلک اذا قسمه ظالمه) نظم و جریان طبیعی آن مثل گذشته نبوده و کلام مانند شیء نیازمندی است که به تمام شدن احتیاج دارد و این بر کسی که ذوق و شناختی نسبت به نظم کلام دارد مخفی نیست (ابن اثیر ۱۹۹۵، ۱۶۲).

مصطفی صادق رافعی، نظری عمیق‌تر همراه با تناسب معنایی افزون‌تر در مورد این واژه و فاصله بیان کرده است که از دقت نظر او نشأت می‌گیرد: «در قرآن واژه‌ای غریب هست که از آن غریب‌تر وجود ندارد. اما با این حال هرگز جایگاهی زیباتر از آنچه اکنون در آن قرار گرفته است نخواهد دید و آن کلمه «ضِيزَى» است. با این

وجود زیبایی اش در نظم کلام از عجیب‌ترین و شگفت‌آورترین زیبایی‌هاست و اگر هر واژه دیگری را بخواهی جای آن قرار دهی، شایستگی قرار گرفتن در این جایگاه را پیدا نمی‌کند. چرا که سوره نجم که این واژه در آن واقع شده، تمام آیاتش بر فاصله ی (آ) متحد است. پس آن فاصله‌ای از فواصل سوره‌ای قرار گرفته که در حالت انکار بر عقیده عرب است. آنجا که در ذکر بتها و پندارشان در تقسیم اولاد و فرزندان وارد شده است. به طوری که آنان ملائکه و بتها را همراه با دخترانشان فرزندان خدا می‌دانستند. پس خدای تعالی فرمود: «الْكُمُ الذَّكَرُ وَلَهُ الْأُنثَى، تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَى» (۲۱-۲۲). پس می‌بینیم که غرابت لفظ بیشترین هماهنگی و تناسب را با غرابت تقسیمی که آن را انکار کرده پیدا نموده است و تمام این جمله گویا در شکل نطق و بیان، در درجه اول انکار را و در درجه دوم تهکم و توییخ را به تصویر می‌کشد و این تصویر در بلاغت، بلیغ‌ترین است. خصوصاً که با واژه‌ای غریب که در جایگاه فاصله تمکین یافته و حالت توییخ کننده را در انکارش از کشیدن و حرکت دست و سر با دو مدی که در آن است به پایین و بالا وصف می‌کند و با همه اینها غرابت انکار را با غرابت لفظی با هم جمع کرده است (رافعی ۱۴۲۵، ۱۵۸؛ عامر ۱۹۸۸، ۲۲۶).

تحلیل و ارزیابی

نمونه‌هایی زیبا از صنعت تمکین در فاصله را مشاهده کردیم و البته روشن است که فواصلی که از نوع تمکین هستند، به همین موارد ختم نمی‌شوند و همان گونه که گفته شد، بیشتر آیات قرآن از نوع تمکین است. (حموی ۲۰۰۴، ۲: ۴۴۶). شاید در نگاه اول به نظر آید که تمکین همان توشیح است. اما تمکین با توشیح تفاوت دارد. در توشیح معنای فاصله در قسمت قبل از آن آمده است. به دیگر سخن فاصله از همان معنایی است که در قسمت ما قبلش آمده بود. اما در تمکین چنین چیزی نیاز نیست (ابن ابی الاصبغ، بی تا، ۲۲۸؛ حموی ۲۰۰۴، ۱: ۲۲۴).

۳- گونه‌های اضافی دکتر نصار

گفته شد که ابن ابی‌الاصبع انواع ارتباط و مناسبت فاصله با آیه را در چهار نوع منحصر دانسته اما آقای دکتر حسین نصار سه نوع دیگر به آنها افزوده است. حال باید بررسی کرد آیا می‌توان این سه نوع یا بیشتر از آن را نیز قبول کرد و یا باید سخن ابن ابی‌الاصبع را پذیرفت که با اطلاع و آگاهی کافی آنها را در چهار نوع منحصر دانسته است.

۳-۱- تتمیم

«تتمیم» یکی از گونه‌هایی است که نصار افزوده و در تعریف و توضیح آن سخن ابوهلال عسگری را ذکر کرده است: «معنا بهره‌اش را از زیبایی و نیکویی به طور کامل می‌برد و نصیبش از صحت و سلامت داده می‌شود. معنای تمام کننده و لفظ تأکیدگر باقی نمی‌ماند مگر آنکه بیان و ذکر شده است؛ مانند: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ» (فصلت، ۳۰). تمام اطلاعات در (استقاموا) جمع و معنا تمام شده است. و آن از جوامع کلمه است (عسگری، ۱۴۱۹، ۳۸۹). سپس تعریف ابن ابی‌الاصبع از «باب تمام» که گفته همان «تتمیم» است را نقل کرده: «در کلام کلمه‌ای بیاید که اگر حذف شود، اصل معنا یا اوصاف آن ناقص می‌شود؛ اگرچه الفاظش کامل است و اگر حذف در کلام موزون باشد، وزن و معنای آن ناقص می‌شود. بنابراین آوردن آن کلمه، برای کامل کردن لفظ و معنی با هم است» (ابن ابی‌الصیح، ۱۳۶۸، ۱۴۶). آن گاه معنایی که ابن نقیب از «تتمیم» کرده، آورده است: «سخن با کلمه‌ای پی‌گیری شود که رفع اشتباه کرده و آن را به فهم نزدیک و توهم را از بین برده و آن را در جان استقرار بخشد و در قرآن بسیار است» و بالاخره تعریف حسینی علوی را نیز ذکر کرده است که: «تتمیم - در اصطلاح علماء بیان - عبارت است از مقید ساختن سخن به زیادتی که برای مبالغه یا برای حفظ از احتمال خطا و جهت ایجاد وزن است» (حسینی علوی، ۱۴۲۳، ۳: ۵۷؛ نصار، ۱۹۹۹، ۱۲۴-۱۲۳).

نقد و ارزیابی

آن چه را نصار در فواصل با عنوان تتمیم آورده است، ابن ابی الاصبیح چنین بیان می کند: «باب التمام: و هو الذی سماه الحاتمی التتمیم و سماه ابن المعتز قبله: اعتراض الکلام فی کلام لم یتیم معناه ثم یعود المتکلم فیتیمه، و شرح حده: انه الکلمة التي اذا اطرحت من الکلام نقص حسن معناه او مبالغة - مع ان لفظه یوهم بانه تمام - و هو علی ضربین: ضرب فی المعانی و ضرب فی الالفاظ؛ فالذی فی المعانی هو تتمیم المعنی والذی فی الالفاظ هو تتمیم الوزن. والاول هو الذی قدمناه حده و مجیئه علی وجهین للمبالغة و الاحتیاط و یجی فی المقاطع کما یجی فی الحشو، مثل قوله تعالی «وَجَعَلْنَا فِي ذُرِّيَّتِهِ النُّبُوَّةَ وَالْكِتَابَ وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» (العنکبوت، ۲۷) فجاءت الفاصله کلها تتمیما لان المعنی ناقص بدونها لكنها متى جاء فی المقاطع سمي ایغالاً» (بی تا، ۱۲۷).

نصار برای تتمیم فقط یک نمونه از آیات آورده که آن هم علی رغم اسم کتاب که فواصل است، از میانه آیه می باشد. با جستجو در کتاب های دیگر نیز هیچ نمونه ای از تتمیم برای فواصل مشاهده نشد. (خفاجی ۱۴۰۲، ۲۷۱؛ فزوینی ۱۹۹۸، ۱۹۴؛ حموی ۲۰۰۴، ۱: ۲۷۱-۲۷۳؛ نویری ۱۴۲۳، ۱۷: ۱۱۸؛ حسینی علوی ۱۴۲۳، ۳: ۵۸؛ ملکیان ۱۳۸۸، ۸۳) البته این دلیل عدم کاربرد تتمیم برای فواصل نیست، بلکه تتمیم در فواصل را همان «ایغال» می نامند؛ همان گونه که ابن ابی الاصبیح نیز این کار را کرده است: «تتمیم هرگاه در مقاطع آیات بیاید ایغال نامیده می شود» (بی تا، ۱۲۷).

همو در بیان دومین تفاوت ایغال و تتمیم نوشته است: «ایغال اختصاص به مقاطع دارد و نه میانه کلام و هنگامی که ایغال به مقاطع اختصاص پیدا کند، برای تتمیم جز میانه متن باقی نمی ماند.» (همان، ۲۴۱؛ محسنی ۱۳۹۰، ۲۱۱) ابوهلال عسکری نیز آنجا که از ایغال سخن گفته، می نویسد: «اکثر این باب در تتمیم داخل است و هنگامی که در فواصل و مقاطع واقع شود، ایغال نامیده می شود» (۱۴۱۹، ۳۸۱) و به همین دلیل مثال هایی که برای تتمیم می آورد از میانه آیات است (همان، ۳۸۹).

به هر حال از تعاریف و تقسیم بندی‌هایی که دیگران در باره متمیم داشته‌اند می‌توان نتیجه گرفت متمیم در پایان آیه همان ایغال است (ر.ک: ملکیان ۱۳۸۸، ۸۶) و می‌توان نسبت ایغال و متمیم را عام و خاص مطلق نامید. یعنی هر ایغالی متمیم است ولی هر متمیمی ایغال نیست. از این رو باید گفت سخن نصار که علاوه بر ایغال، متمیم را نیز جداگانه برای فواصل آورده است صحیح نمی‌باشد.

۳-۲- تکمیل

از دیگر گونه‌هایی که نصار برای فواصل ذکر می‌کند «تکمیل» است. در تعریف تکمیل نیز سخن ابن ابی‌الاصبع را ذکر می‌کند که: «تکمیل آن است که انسانی فردی را به یک صفت از صفات مدح بستاید و تصور کند که مدح وی با اکتفای به آن صفت کامل نیست و برای همین مدحش را با افزودن صفت دیگری کامل کند. مانند کسی که انسانی را فقط به شجاعت بدون توجه به دوراندیشی و تأمل او در کارها، یا به عفو بدون توجه به صفت انتقام و یا به صفت ملایمت به هنگام صلح، بدون توجه به درستی او در جنگ، مدح کند، به شرط آنکه این تکمیل در یک بیت شعر و یا یک بخش از نثر و یا در یک آیه واقع شود» (نصار ۱۹۹۹، ۱۲۳).

از این نوع در قرآن آمده است: «فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ» (المائدة، ۵۴) پس خدای سبحان آگاه بود که اگر وصفشان را با نرمی در برابر مؤمنین به سرانجام برساند - اگر چه آنان را به انقیاد و فرمانبری برای کارهای برادران مؤمن وصف و مدح کرده - اما با این حال مدح کامل نیست. به همین دلیل مدحشان را با این وصف که در برابر کافران سخت هستند کامل کرد. همچنین است آیه: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِّنْ أَثَرِ

السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا» (فتح، ۲۹) (ابن ابی الاصبیح، بی تا، ۳۵۷؛ ۱۳۶۸؛ ۲۲۹-۲۳۰؛ نصار ۱۹۹۹، ۱۲۳-۱۲۴).

نقد و ارزیابی

آیاتی (الفتح، ۲۹؛ الانعام، ۱۴۷؛ الانعام، ۹۳) که ابن ابی الاصبیح در «تحریر التحبیر» و «بدیع القرآن» ذکر کرده برای فواصل نیست. چیزی که جناب نصار به آن توجه نداشته آن است که در تمام این موارد تکمیل در میانه آیه اتفاق افتاده است و نه در پایان آیه که بتوان آن را نمونه‌ایا برای فاصله در نظر گرفت. جستجو در دیگر منابع برای تایید دیدگاه نصار نیز ثمری در بر نداشت (حسینی علوی ۱۴۲۳، ۲: ۳۰؛ قزوینی ۱۹۹۸، ۱: ۱۹۲؛ نویری ۱۴۲۳، ۷: ۱۵۸).

به نظر می‌رسد که نصار در افزودن تکمیل برای فاصله نیز به خطا رفته است. زیرا اگر دقت شود، تعریفی را که از قول ابن ابی الاصبیح می‌آورد، تعریفی بدیعی نیست و خود او در ابتدای این باب می‌نویسد: «تکمیل دو نوع است: نوعی در معانی بدیع قرار دارد و نوعی دیگر نیز جزء فنون کلام است و فنون کلام عبارت است از اغراض سخنور و مرادش از سخن. اما نوع اول همان است که بیشتر نگارندگان در مورد آن اشتباه نموده و آن نوع برایشان با تتمیم اشتباه شده و بیان آن در باب تتمیم گذشت» (۱۳۶۸، ۲۲۹). سپس نوع دوم را که از فنون کلام است تعریف می‌کند و نصار نیز همین تعریف را می‌آورد؛ در صورتی که چهار نوعی که ابن ابی الاصبیح فواصل را در آنها منحصر می‌داند بدیعی هستند و نصار به آن توجه نکرده است.

ابن ابی الاصبیح در «تحریر التحبیر» و «بدیع القرآن» فرق تکمیل و تتمیم را نیز باز گفته است و آن عبارت است از اینکه تکمیل بر معنایی وارد می‌شود که ذات یا صفات

آن تام است و تتمیم بر معنای ناقص وارد می‌شود. چرا که کمال امر زائدی بر تمام است (۱۳۶۸، ۱۴۶؛ بی تا، ۳۶۲).

بنابراین با توجه به آنچه گفته شد و عدم ذکر نمونه‌ای برای فاصله آیه، نمی‌توان تتمیم و تکمیل را درباره فواصل دانست و اگر فاصله‌ای نیز یافت شود که معنی آیه را تکمیل نماید، باید آن را از باب ایغال به حساب آورد. چرا که همانطور که ابن ابی‌الاصبع نیز گفته، تکمیل خود نوعی از تتمیم به حساب می‌آید و تتمیم در فواصل نیز همان ایغال است.

حموی نیز آنجا که تفاوت‌های ایغال، تکمیل و تذیل را بیان کرده، می‌نویسد: «ایغال فقط در کلمه‌ای که روی و آنچه به آن تعلق دارد و همچنین بعد از اتمام معنی می‌آید؛ مانند تکمیل و تذیل. همچنین گفته است تکمیل در مقاطع و غیر آن می‌آید» (۲۰۰۴، ۱: ۳۷۴) ایشان نیز از تکمیل در مقاطع به عنوان یک قول نام می‌برد بدون این که هیچ گونه نمونه‌ای برای آن ذکر کند.

البته با تعریفی که در ابتدا برای تکمیل بیان شد، بهترین مثال آن در فاصله آیات «وَوَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ، وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ الْخَيْرَاتِ وَإِقَامَ الصَّلَاةِ وَإِيتَاءَ الزَّكَاةِ وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (الانبیاء، ۷۲-۷۳) وجود دارد. در آیه اول هنگامی که اسحاق و یعقوب را با عنوان نافلة و هدیه برای حضرت ابراهیم تعریف کرد، برای آن که مدح را درباره آنان کامل کند، فاصله «وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ» را که از نظر صوت و لفظ با آیات قبل و بعد هماهنگ است، افزود و هم چنین در آیه دوم نیز با فاصله «وَكَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» مدح آنان کامل شد، علاوه بر آنکه فاصله این آیه نیز با بقیه آیات هماهنگ گردید. البته می‌توان این موارد را از باب ایغال نیز به حساب آورد. چرا که با وجود آنکه در هر دو آیه، معنا کامل بود، با آوردن این دو فاصله معنای بیشتر و افزون تری را لحاظ کرد. در مجموع آن گاه که معنا در پایان آیه با صفتی تکمیل گردد، در عمل، ایغال صورت گرفته است؛ اگر چه برخی آن را با نام تکمیل بخوانند.

۳-۳- تسهیم

از انواع دیگری که نصار برمی‌شمرد «تسهیم» است. ابن ابی‌الاصبع آن را چنین تعریف می‌کند: «تسهیم آن است که آغاز کلام دلیل بر آخر آن و به عکس قسمت آخر دلیل قسمت آغاز آن باشد» (بی‌تا، ۶۳: ۱۳۶۸، ۱۹۳) یا آنکه صدر آیه دلالت بر پایان آن کند و برعکس (بی‌تا، ۶۳). ابن منقذ نیز آن را چنین تعریف کرده است: «اعلم ان التسهیم هو: ان تعلم القافیه لما يدل علیه الکلام فی اول البیت» (بی‌تا، ۱: ۱۲۷). نویری نیز گفته است: «ان يتقدم من الکلام ما يدل علی ما يتأخره، تاره بالمعنی و تاره باللفظ» (۱۴۲۳، ۷: ۱۴۲).

وجه نامگذاری تسهیم نیز آن است که از «البرد المسهّم»^۱ گرفته شده است و آن جامه‌ای است که یکی از نقش‌های راه راه آن بر نقش مجاورش دلالت می‌کند. زیرا هر رنگی اقتضاء دارد که رنگ مخصوصی کنارش واقع شود که با قبل و بعد آن یکسان باشد و گفته شده از «التسهیم» (= نشانه رفتن) گرفته شده و آن همانندی نزدیکی به معنای اصطلاحی دارد. زیرا که متکلم در فن تسهیم، قسمت ما قبل آخر را به سوی پایان کلام هدایت می‌کند (ابن ابی‌الاصبع ۱۳۶۸، ۱۹۳؛ بی‌تا، ۲۶۳).

برای این صنعت آیات «أَفْرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ، أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ، لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا فَظَلْتُمْ تَفَكَّهُونَ» (واقعه، ۶۳-۶۵)، و «أَفْرَأَيْتُمُ الْمَاءَ الَّذِي تَشْرَبُونَ، أَأَنْتُمْ أَنْزَلْتُمُوهُ مِنَ الْمُزْنِ أَمْ نَحْنُ الْمُنزِلُونَ، لَوْ نَشَاءُ جَعَلْنَاهُ أُجَاجًا فَلَوْلَا تَشْكُرُونَ، أَفْرَأَيْتُمُ النَّارَ الَّتِي تُورُونَ، أَأَنْتُمْ أَنْشَأْتُمْ شَجَرَتَهَا أَمْ نَحْنُ الْمُنشِئُونَ» (واقعه، ۶۸-۷۲) به عنوان نمونه آمده است. گفته شده است اوایل این آیات از نظر لفظ و معنی مقتضی اواخر آن است و الفاظ و معانی با هم منسجم و متناسب است. زیرا الفاظ مناسب و ملایم، در مجاورت یکدیگر واقع شده است. به همین سبب سخن از «حرث» سازگار با سخن از «زرع» است و بیان اهمیت این معنی که خدای متعال آن را خاشاک قرار نداده، سازگار با حصول بهره‌مندی از زرع است. آیات بعدی نیز در نظم مانند آیات قبلی است (ابن ابی‌الاصبع، بی‌تا، ۶۴-۶۵: ۱۳۶۸، ۱۹۲-۱۹۳).

نقد و ارزیابی

باید گفت که این نوع، همان توشیح یا تصدیر است. زیرا:

اولاً متقدمین از جمله ابن قدامه (۱۳۰۲، ۶۳)، ابوهلال عسکری (۱۴۱۹، ۳۸۲) و ابن اثیر در «المثل السائر» هیچ اسمی از تسهیم نبرده، ولی تعریفی را که برای توشیح ذکر کرده‌اند، مطابق با تعریفی است که علماء بعدی برای تسهیم بیان کرده‌اند. ثانیاً برخی از علماء هم چون نویری ابن منقذ در تعریف خود از تسهیم فقط به قسمت اول تعریفی که امثال ابن ابی‌الاصبع ذکر کرده‌اند بسنده نموده و گفته‌اند: «ان تعلم القافية لما يدل عليه الكلام في اول البيت» (ابن منقذ، بی‌تا، ۱: ۱۲۷) و یا «يتقدم من الكلام ما يدل على ما يتأخر» (نویری ۱۴۲۳، ۷: ۱۴۳) و قسمت دوم تعریف که پایان کلام بر ابتدای آن دلالت می‌کند، در این تعاریف نیامده است و به همین دلیل کاملاً شبیه تعریف توشیح است.

ثالثاً برخی از دانشمندان صراحتاً آن را همان توشیح یا مساوی با آن دانسته‌اند: «بعض الناس يسمي هذا الفن من الشعر التوشيح وبعضهم يسميه التسهيم» (خفاجی ۱۴۰۲، ۱۶۰)، «التوشيح، سماه على بن هارون المنجم تسهيماً، و سماه ابن وكيع المطمع، و سماه المتأخرون ارساداً، و هو يدل صدر البيت على قافيته» (ابن معتز ۱۴۱۰، ۴۴)، و همچنین: «و منهم من يجعل التسهيم و التوشيح شيئاً واحداً و يشرك بينهما بالتسوية» (نویری ۱۴۲۳، ۷: ۱۴۲)، «الارصاد يسمي التسهيم و التوشيح و المطمع ايضاً» (ملکیان ۱۳۸۸، ۳۸)، «توشیح از نظر بیشتر علمای بلاغت همان ارساد یا تسهیم است» (کواز ۱۳۸۶، ۳۲۶). البته خود نصار نیز اذعان دارد که این نوع بیشتر در شعر کاربرد دارد تا در نثر (نصار ۱۹۹۹، ۱۲۶).

با وجود این بهتر است تسهیم را در حالتی که معنوی است، همان توشیح و در صورتی که لفظی است، تصدیر بگیریم. با این حال ابن ابی‌الاصبع و برخی دیگر

تفاوت‌هایی برای تسهیم و توشیح و تصدیر ذکر کرده‌اند که آن را بیان می‌کنیم:

- ۱- در تسهیم، از اول کلام، آخرش شناخته و مقطع آن از متنش دانسته می‌شود، بدون اینکه سجع نثر و قافیه شعر قبلاً آمده باشد. اما در توشیح، سجع و قافیه شناخته نمی‌شود، مگر وقتی که نسبت به آن دو شناخت و آگاهی وجود داشته باشد.
 - ۲- در توشیح اول آن فقط بر قافیه راهنمایی می‌کند. ولی در تسهیم گاهی بر پایان بیت راهنمایی می‌کند و گاهی بر قبل از پایان.
 - ۳- در تسهیم گاهی از اول به آخر کلام دلالت می‌شود و گاهی آخر بر اول راهنمایی می‌کند بر خلاف توشیح (ابن ابی‌الاصبح، بی‌تا، ۲۶۷؛ ابوالبقاء، بی‌تا، ۳۰۱).
در نه‌ایه‌الارب فقط تفاوت دوم آمده است (نویری ۱۴۲۳، ۷: ۱۴۲). البته این تفاوت‌ها آن چنان زیاد و اصولی نیست که خواسته باشیم بین تسهیم و توشیح در آیات، تفاوتی قائل شویم. اما تفاوتی که تسهیم با تصدیر دارد آن است که اقتضای تصدیر لفظی است ولی اقتضای تسهیم معنوی است (ابن ابی‌الاصبح، بی‌تا، ۲۶۷) اما از آنجا که نویری تسهیم را گاهی با لفظ هم می‌داند، (نویری ۱۴۲۳، ۷: ۱۴۲) می‌تواند تسهیم لفظی همان تصدیر باشد.
- در پایان می‌توان این‌گونه بیان کرد که بحث در سه قسم اخیر بیشتر لفظی است تا حقیقی. گویا دانشمندان قدیم به ساختن عنوان‌های جدید برای کوچکترین تفاوتی که در یک موضوع پیش می‌آمده است علاقه وافری داشته‌اند. به همین دلیل می‌بینیم که با مناسبت یا بی‌مناسبت اصطلاح‌سازی کرده‌اند که یاد گرفتن بسیاری از این اصطلاحات نیز مشکلی از کسی حل نخواهد کرد (ر.ک: شفیعی کدکنی ۱۳۹۱، ۴۵۷). درباره ارتباط ادبی و بلاغی فاصله با متن آیه نیز آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد همان چهار وجه انحصاری است که ابن ابی‌الاصبح ذکر کرده است و بقیه مسائل بازی با کلمات است که هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نیست.

۴- نتیجه‌گیری

ابن ابی‌الاصبع در قرن هفتم هجری رابطه فاصله آیه با محتوای خود را در چهار گونه منحصر دانسته است که عبارتند از: تصدیر، توشیح، ایغال و تمکین. در زمان‌های بعدی با توجه به گستردگی و تنوع فواصل آیات، برخی انحصار فواصل را در چهار قسم نپذیرفته و معتقدند اقسام دیگری نیز باید وجود داشته باشد. نصار از قرآن‌پژوهان معاصر در کتاب «فواصل»، سه گونه دیگر به چهار قسم ابن ابی‌الاصبع افزوده است که عبارتند از: تتمیم، تکمیل و تسهیم. در این مقال می‌توان نتیجه گرفت که:

۱- چهار نوعی که ابن ابی‌الاصبع فواصل آیات را منحصر در آنها دانسته است، با توجه به نمونه‌ها و شواهد فراوان آیات، کاملاً صحیح می‌باشد و هیچ خدشه‌ای در آن روا نیست.

۲- سه قسم تتمیم، تکمیل و تسهیم که نصار در کتاب خود افزوده است، در تعریف مشابه یکی از انواع تصدیر، توشیح و ایغال بوده و هیچ نمونه‌ای از آیات نمی‌توان برای آنها ذکر کرد. از همین رو قابل پذیرش نیست.

۳- آنچه مهم است این که نه تنها با نگاهی گذرا، بلکه با دقت و تأمل نیز نمی‌توان حصر مورد ادعای ابن ابی‌الاصبع را در هم شکست؛ بلکه باید مانند بسیاری از بزرگان و دانشمندان علوم قرآنی آن را پذیرفت.

۴- به هر حال انواع ارتباط فواصل را از نظرگاه علم بدیع باید در چهار گونه: تصدیر، توشیح، ایغال و بدیع منحصر دانست.

پی‌نوشت‌ها:

۱. مثال از نثر فارسی: بیگانه که دوست باشد خویش است و خویش که دشمن باشد بیگانه.
مثال از شعر فارسی: عصا برگرفتن نه معجز بود همی ازدها کرد باید عصا (غضابری)
گویم ز دل خویش دهانت کنم ای دوست گویی نتوان ساخت ز یک نقطه دهانی
گویم ز تن خویش میانت کنم ای دوست گویی نتوان ساخت ز یک موی میانی (عنصری)

مثال شعر عربی : و ما کل ذی لب بمؤتک نصحه و ما کل موت نصحه بلیب (ابوالاسود دؤلی)
(ر.ک: جعفری ۱۳۷۵، ۵: ۲۳۹؛ محبتی ۱۳۸۰، ۷۹)

۲. توشیح در ادبیات فارسی به گونه‌ای دیگر معنا شده است. «در اصطلاح بدیعی صنعتی است که گوینده به گونه‌ای نوشته خویش را پدید آورد که اگر حروف یا کلمات اول مصرع‌ها یا حروف و کلماتی در وسط مصرع‌ها را جمع کنیم، موضوع و نکته ویژه‌ای مثلاً نام معشوق یا پیام خاص یا ضرب المثل و مانند آن به دست می‌آید؛ مانند این ابیات که نام رسول خدا در آن هست: (رشید و طواط)

معشوق دلم به تیر اندوه بخست حیران شدم و کسم نمی‌گیرد دست
مسکین تن من ز پای محنت شده پست دست غم دوست پشت من خرد شکست
(محبتی ۸۱، ۱۳۸۰؛ ر.ک: مازندرانی ۱۳۷۲، ۳۶۷؛ هدایت ۱۳۵۵، ۱۰۶-۱۰۷)

۳. حروف مدی «ا» (ماقبل مفتوح)، «و» (ماقبل مضموم) و «ی» (ماقبل مکسور) را که پیش از حرف فاصله (زوی) قرار می‌گیرد، حرف زَرف می‌نامند (رازی ۱۳۷۷، ص ۲۷۳؛ اتابکی ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۱۳۵۲) و حرفی که بعد از این حروف می‌آید مرذفه نامیده می‌شود.

۴. واژه تمکین از ریشه (م-ک-ن) است. مکن تمکینا (م ک ن) ه من الشیء و له فی الشیء: او را بر آن چیز قدرت و توانایی داد، او را بر آن چیز قادر و توانا کرد (اتابکی ۱۳۹۱، ۲: ۲۵۸۴).
التمکین: [در بلاغت] آراسته کردن جمله با سجع یا شعر یا قافیه یا کلماتی که جمله یا قافیه را بدون تأخر و تکلف در جای خود مستقر کند. (همان، ۱: ۸۶۵)

۵. فهو مأخوذ من البرد المسهّم، و هو المخطّط الذی لا یتفاوت و لا یختلف (نویری ۱۴۲۳، ۷: ۱۴۲).
از پارچه های برد و مانند آن، پارچه ای راه راه که بر آن شکل تیر نقش کرده باشند (اتابکی ۱۳۹۱، ۲: ۲۵۰۰).

ارصاد و تسهیم را در ادبیات فارسی چنین معنا کرده اند: «آوردن کلام به گونه ای است که هنوز به پایان نرسیده، خواننده یا شنونده خود آن را به پایان برساند. یعنی گوینده سخن خود را مبتنی بر سنت‌های مشهور ادبی و یا اجتماعی و طبیعی بنیان نهد و از آنها در قافیه یا ردیف و یا فقره آخر سخن خود بهره گیرد و شنونده ناگهان از کمین به در آید و ادامه سخن او را بر باید و به چنگ گیرد (ارصاد) و در ادامه سخن با او شریک شود تا تیر الفاظ را به هدف معنا بزند» (محبتی ۱۳۸۰، ۱۹۰). «آن است که شاعر نسق شعر بر وجهی نهد که بعضی از آن بر بعضی دیگر دلالت کند و چون صاحب طبعی یک مصراع بشنود بداند که ما بعد آن چه تواند بود» (رازی ۱۳۸۸، ۳۸۱؛ ر.ک: شمیسا ۱۳۶۸، ۹۱). با توجه به این تعاریف تسهیم و یا ارصاد همان توشیح یا تمکین در فواصل قرآن است.

منابع

- قرآن كريم.
- أوسى. محمود بن عبدالله. **بى تا. روح المعانى فى تفسير القرآن العظيم و السبع المثانى**، بيروت: دار احياء التراث العربى.
- ابن ابى الاصبح، عبدالعظيم بن الواحد. ١٣٦٨. **بديع القرآن**، ترجمه سيد على ميرلوحى، مشهد: انتشارات آستان قدس رضوى.
- -----بى تا. **تحرير التحبير فى صناعه الشعر و النثر و البيان اعجاز القرآن**، الجمهوريه العربيه المتحده: المجلس الاعلى لشئون الاسلاميه، لجنه احياء التراث الاسلامى.
- ابن اثير، نصرالله بن محمد. بى تا. **المثل السائر فى ادب الكاتب و الشاعر**، قاهره: دار نهضه مصر.
- ابن كثير، عمادالدين اسماعيل. ١٤١٢ (٢٠٠٠). **تفسير القرآن العظيم**، اول: بى جا: موسسه قرطبه، مكتبه اولاد الشيخ للتراث.
- ابن معتز، عبدالله بن محمد. ١٤١٠ (١٩٩٠). **البديع فى البديع**، اول: [بيروت؟]: دار الجيل.
- ابن منقذ، اسامه بن مرشد. بى تا. **البديع فى نقد الشعر**، الجمهوريه العربيه المتحده: وزاره الثقافه و الارشاد القومى.
- ابوالبقاء، ايوب بن موسى. بى تا. **الكليات معجم فى المصطلحات و الفروق اللغويه**. بيروت: الموسسه الرساله.
- ابوزيد، احمد. ١٩٩٢. **التناسب البيانى فى القرآن**، دراسه فى النظم المعنوى والصوتى. رباط: كليه الآداب / مطبعه الجديده الدار البيضاء.
- اتابكى، پرويز. ١٣٩١. **فرهنگ جامع كاربرى فرزان عربى - فارسى**. اول: تهران: نشر فرزانه روز.
- بهايى، محمد بن حسين عاملى. ١٤١٨ (١٩٩٨). **الكشكول**. بيروت: دار النشر، دار الكتب العلميه.
- بيومى، السباعى السباعى. بى تا. **الفاصله و بداعه الاسلوب**. بى جا.
- جعفرى، يعقوب. ١٣٧٥ (١٤١٧). **تفسير كوثر**. بى جا.
- جوادى أملى، عبدالله. ١٣٩١-. **تسنييم؛ تفسير قرآن كريم**. قم: نشر اسراء.
- حسناوى، محمد. ١٤٠٦ (١٩٨٦). **الفاصله فى القرآن**. دوم. بيروت: المكتب الاسلامى؛ عمّان: دار عمّار.

- حسيني علوي، يحيى بن حمزه. ١٤٢٣. الطراز لاسرار البلاغه و علوم حقائق الاعجاز. بيروت: المكتبة العنصرية.
- حموي، ابوبكر بن علي. ٢٠٠٤. خزانه الأدب و غايه الأرب. بيروت: دار و مكتبة الهلال، دار البحار.
- خالدى، صلاح. ١٤٢٥ (٢٠٠٤). اعجاز القرآن البياني و دلائل مصدره الرباني. عمان: دار عمار.
- خرقاني، حسن. ١٣٨٠. آيه و ساختار آن. فصلنامه بينات. ٢٩ (١): ٣٤-٥٧.
- خضر، سيد. ١٤٣٠ (٢٠٠٩). الفواصل القرآنيه - دراسه البلاغيه. دوم. بي جا: مكتبة الآداب.
- خفاجى، عبدالله بن محمد. ١٤٠٢ (١٩٨٢). سر الفصاحه. اول. بي جا: دار الكتب العلميه.
- درويش، محيى الدين بن احمد مصطفى. ١٤١٥. اعراب القرآن و بيانه. چهارم. دمشق، بيروت: دار الميامه، دار ابن كثير.
- رازى، محمد بن قيس. ١٣٨٨. المعجم فى معايير اشعار العجم. اول. تهران: علم.
- رافعى، مصطفى صادق. ١٤٢٥ (٢٠٠٥). اعجاز القرآن و البلاغه النبويه. هشتم. بيروت: دار الكتاب العربى.
- زرکشى، محمد بن عبدالله. ١٤١٥ (١٩٩٤). البرهان فى علوم القرآن. دوم. بيروت: دار المعرفه.
- سامرايى، فاضل صالح. بي تا. لمسات بيانيه (محاضرات). بي جا.
- سيوطى، جلال الدين. ١٩٩٣. الدر المنثور. بيروت: دار الفكر.
- ١٤٠٨ (١٩٨٨). معترك الاقران فى اعجاز القرآن. اول.
بيروت: دار الكتب العلميه.
- بي تا. الاتقان فى علوم القرآن. بيروت: دار الجيل.
- شفيعى كدكنى، محمدرضا. ١٣٧٣. موسيقى شعر. چهارم. بي جا: انتشارات آگاه.
- شمسى، سيروس. ١٣٦٨. نگاهى تازه به بديع. دوم. تهران: فردوس.
- شوكانى، محمد بن علي. ١٤١٤. فتح القدير الجامع بين فنى الروايه و الدرايه من علم التفسير. دمشق، بيروت: دار ابن كثير، دار الكلم الطيب.
- صعيدى، عبدالمتعال. ١٤٢٦ (٢٠٠٧). بغيه الايضاح لتلخيص المفتاح فى علوم البلاغه. هفدهم. بي جا: مكتبة الآداب.
- طبرانى، سليمان بن احمد. ١٤١٥. المعجم الاوسط. قاهره: دار الحرمين.
- عامر، فتحى احمد. ١٩٨٨. فكره النظم بين وجوه الاعجاز فى القرآن الكريم. اسكندريه: المعارف.

- عباس، فضل حسن. ۱۹۹۱. **اعجاز القرآن الکریم**. عمان.
- عسکری، حسن بن عبدالله. ۱۴۱۹. **الصناعتین: الکتابه و الشعر**. بیروت: المکتبه العصریه.
- قدامه بن جعفر بن قدامه. ۱۳۰۲. **نقد الشعر**. اول. قسطنطنیه: مطبعه الجوائب.
- قزوینی، محمد بن سعدالدین. ۱۹۹۸. **الایضاح فی علوم البلاغه**. چهارم. بیروت: دار الاحیاء العلوم.
- قنوجی، محمد صدیق خان بن حسن الحسینی البخاری. ۱۴۱۲ (۱۹۹۲). **فتح البیان فی مقاصد القرآن**. بیروت: المکتبه العصریه للطباعه و النشر.
- قیروانی، حسن بن رشیق. ۱۴۰۱ (۱۹۸۱). **العمده فی محاسن الشعر و آدابه**. پنجم. [بیروت؟]: دار الجیل.
- کواز، محمد کریم. ۱۴۲۶. **الاسلوب فی الاعجاز البلاغی للقرآن الکریم**. اول. بنگازی: دار الکتب الوطنیه.
- لاشین، عبدالفتاح. ۱۴۰۲ (۱۹۸۲). **من اسرار التعبير القرآن، الفاصله القرآنیه**. ریاض: دار المریخ للنشر.
- مؤدب، سید رضا. ۱۳۷۹. **اعجاز قرآن در نظر اهل بیت عصمت و بیست نفر از علمای بزرگ اسلام**. اول. قم: احسن الحدیث.
- مازندرانی، محمدهادی بن محمد صالح. ۱۳۷۶. **انوار البلاغه در فنون معانی، بیان و بدیع**. اول. تهران: مرکز فرهنگی نشر قبله.
- محبتی، مهدی. ۱۳۸۰. **بدیع نو**. تهران: سخن.
- محسنی، علی اکبر. ۱۳۹۰. **آموزش دانش معانی**. اول. کرمانشاه: دانشگاه رازی.
- محمدقاسمی، حمید. ۱۳۸۷. **جلوه هایی از هنر تصویر آفرینی در قرآن**. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- مسلم، مصطفی. ۱۴۲۶ (۲۰۰۵). **مباحث فی التفسیر الموضوعی**. چهارم. بی جا: دار العلم.
- مطعنی، عبدالعظیم ابراهیم محمد. ۱۴۱۳ (۱۹۹۲). **خصائص التعبير القرآنی و سماته البلاغیه**. اول. بی جا: مکتبه وهبه.
- ۱۳۸۸. **ویژگی های بلاغی بیان قرآنی**. ترجمه سید حسین سیدی. تهران: سخن.
- معرفت، محمدهادی. ۱۳۸۶ (۱۴۲۸/۲۰۰۷). **التمهید فی علوم القرآن**. اول. قم: موسسه تمهید، ذوی القربی.
- ملکیان، محمدباقر. ۱۳۸۸ (۱۴۳۱). **بدیع القرآن**. [تهران؟]: دار الاسوه.

- مکی، ابن عقيله. ۱۴۲۷ (۲۰۰۶/). **الزیاده و الاحسان فی علوم القرآن**. اول. بی‌جا: مرکز البحوث و الدراسات جامعه الشارقه.
- نضار، حسین. ۱۹۹۹. **الفواصل**. اول. قاهره: مکتبه مصر.
- نویری، احمد بن عبدالوهاب. ۱۴۲۳. **نهایه الارب فی فنون الأدب**. اول. قاهره: دار الکتب و الوثائق القومیه.
- وطواط، رشیدالدین محمد. ۱۳۶۲. **حدایق السحر فی دقائق الشعر**. بی‌جا: کتابخانه طهوری، کتابخانه سنائی.
- هدایت، رضاقلی خان. ۱۳۵۵. **مدارج البلاغه در علم بدیع**. شیراز: کتابفروشی معرفت.
- یاسوف، احمد. ۱۴۲۷ (۲۰۰۶/). **دراسات فنیه فی القرآن الکریم**. اول. دمشق: دار المکتبی.
- ۱۳۸۸. **زیباشناسی واژگان قرآن**. ترجمه سید حسین سیدی. اول. تهران: سخن.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

Abstract**A Critical Analysis of the monopoly of Ibn Abi al-Absbah's Categorization of the Distances (favasil) in Qur'anic Verses**

Ali asghar Akhondy*

Ali Rad**

The Wise Qur'an is the word of the Wise one. The end of each verse, or the distance, represents the miraculous features and unique rhetoric of the Book and plays an important role in the representing the beauty, orderliness and consistency of the verses. Each part of the Wise Book must be related to and in full harmony with what comes before and after that. The distance is not an exception. However, it is important to understand the nature of the aforesaid relationship and harmony. Ibn Abi al-Asbah (7th AH) believed that the distances were of four types: Tasdir, Toshih, Ighal, and Tamkin. However, given the breadth and diversity of distances, the question is whether the afore-said categorization can still be effective or some other categories can be added to it. It is noteworthy that some scholars have added new categories such as Tatmim, Takmil, and Tashim. In this article, we have critically analyzed the monopoly or non-monopoly of the aforesaid categorization of distances in Qur'anic verses.

key words: Distances(favasil), Tamkin, Tasdir, Toshih, Ighal

* Assistant Professor, Department of Islamic Education, Shahrood University of Technology
ali15as51@shahroodut.ac.ir

** Associate Professor, Department of Quranic and Hadith Sciences, Farabi Campus, University of Tehran
ali.rad@ut.ac.ir